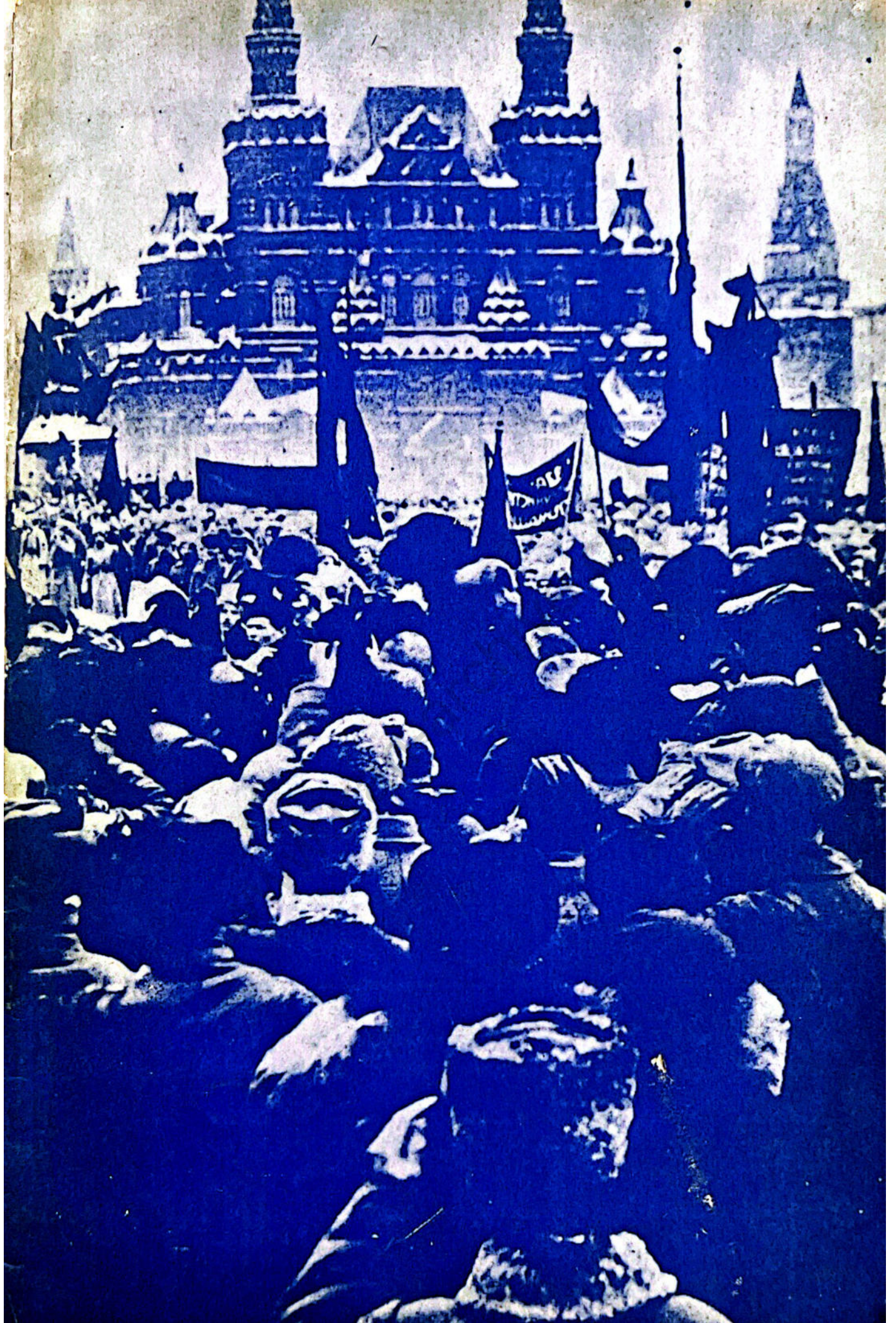




# در آستانه يك انقلاب

لئون تروتسكى



# در آستانه يك انقلاب

## لئون تروتسکی

ترجمهٔ مجید نامور

چاپ اول ، تهران خرداد ۱۳۵۹

حق چاپ این ترجمه محفوظ و مخصوص شرکت نشر فانوسا است .

قیمت ۳۰ ریال



شرکت نشر فانوسا

عکس روی جلد :

لئون تروتسکی در حال سخنرانی در میدان سرخ در سال ۱۹۲۰

## مقدمه

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه که سلطنت تزار را سرنگون کرد، پیش - در آمدی بود بر انقلاب اکتبر و برپا شدن اولین دولت کارگری جهان. در سلسله مقالات مندرج در جزوه حاضر، لئون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر، اولین ارزیابی خود را از انقلاب فوریه و نتایج آن عرضه می‌کند. این مقالات در حقیقت مجموعه چند سخنرانی تروتسکی است که او در همان روزهای انقلاب فوریه برای انقلابیون و سوسیالیست های روسی که در نیویورک اقامت داشتند ایراد کرد و بعداً بصورت سلسله مقالاتی تحت نام "انقلاب ما" در روزنامه روسی نووی میر (دنیای نو) چاپ نیویورک منتشر شد.

تروتسکی دو ماه قبل از وقوع انقلاب فوریه روسیه به نیویورک آمده بود. پس از اینکه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکست خورد، تروتسکی که بخاطر نقشش بعنوان ریاست شورای کارگران پتروگراد محاکمه و به سبیریه تبعید شده بود به اروپا فرار کرد و سال ها در تبعید بسر برد. پس از شروع جنگ جهانی اول (اوت ۱۹۱۴) تروتسکی بخاطر مخالفتش با انترناسیونالیستی اش با جنگ از کشوری به کشور دیگر رانده می‌شد. پس از آنکه در پایان سال ۱۹۱۶ از فرانسه هم اخراج شده و به اسپانیا فرستاده شد، تروتسکی و خانواده اش مجبور شدند از آنجا به تنها کشوری که در آن زمان هنوز تبعیدیان سیاسی را قبول می‌کرد، یعنی آمریکا، مهاجرت کنند.

پس از سقوط حکومت تزار در انقلاب فوریه ، اولین مسئله‌ای که برای انقلابیون تبعیدی روسیه مطرح شد ، چگونگی بازگشت به روسیه بود . در همان زمانیکه تروتسکی مقدمات بازگشت خود را به روسیه تهیه میدید ، در جلسات متعددی هم که از طرف تبعیدیان روسی و محافل سوسیالیستی آمریکائی ترتیب داده می‌شد شرکت کرده و درباره وقایع عظیم و تاریخی‌ای که در روسیه در شرف وقوع بود سخنرانی میکرد .

جزوه حاضر مجموعه تعدادی از این سخنرانی‌ها است که از روی فصل سوم کتاب لئون تروتسکی سخن می‌گوید ( چاپ پاتفايندر - نیویورک ) ترجمه شده است .

# در آستانهٔ یک انقلاب

خیابان‌های پطروگراد<sup>۱\*</sup> بار دیگر با زبانی سخن می‌گویند که در سال ۱۹۰۵ می‌گفتند. مثل همان روزهای جنگ روسیه و ژاپن<sup>۲</sup>، امروز نیز توده‌ها نان، صلح و آزادی می‌خواهند. مثل همان روزهای سال ۱۹۰۵، ترامواها از حرکت ایستاده‌اند و روزنامه‌ها منتشر نمی‌شوند. کارگران دیگرها را از بخار خالی می‌کنند، نیمکت‌های کارخانه را به حال خود می‌گذارند، و به خیابان‌ها سرازیر می‌شوند. حکومت، قزاق‌هایش<sup>۳</sup> را بسیج می‌کند، و باز مثل سال ۱۹۰۵، در خیابان‌ها فقط این دو نیرو — کارگران انقلابی و ارتش تزار — رودرروی یکدیگر می‌ایستند.

چیزی که جنبش را برانگیخت قحطی نان بود، و این البته يك دليل تصادفی نیست، در تمام کشورهای جنگ‌زده، قحطی نان فوتی‌ترین و حادثه‌ترین دلیل نارضایتی مردم و خشم توده‌هاست. دیدگاهی که تمام جنون جنگ را در نظر توده‌ها آشکار می‌کند اینست: تولید ما یحتاج زندگی دیگر میسر نیست، چرا که باید ابزار مرگ را تولید کرد. لکن، سعی خبرگزاری‌های نیمه رسمی انگلستان و روسیه برای اینکه کمبود موقتی مواد غذایی و یا اختلال ناشی از برف و بوران در وضع حمل و نقل را، بعنوان عامل برانگیزنده<sup>۴</sup> جنبش نشان دهند، مسخره‌ترین

---

\* یادداشت‌ها در انتهای جزوه اضافه شده است.

شکل داستان کبکی است که با فرو بردن سرش در زیر برف، کسی جز خودش را گول نمی‌زند. کارگران هیچوقت حاضر نیستند بخاطر برف و بورانی که در رسیدن مواد غذایی اختلالی موقتی ایجاد کرده، دست از کار در کارخانه، ترامواها، و چاپخانه‌ها بکشند، و بقصد رو در رو شدن با تزارسم، به خیابان‌ها سرازیر شوند.

حافظه مردم کم است. بسیاری در صفوف خود ماهم فراموش کرده‌اند که جنگ، روسیه را در يك حالت انقلابی پراشتهاب و نیرومند یافت. پرولتاریا، بدنبال آن حالت رخوت سنگینی که در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۸ به او دست داد می‌بود، در طی سال‌های رونق اقتصادی بعدی، زخم‌هایش را تدریجا التیام بخشید. کشتار کارگران اعتصابی در منطقه رودخانه لنا، در آوریل ۱۹۱۲، انرژی انقلابی توده‌های پرولتاریا را بیدار کرد. بدنبال آن، سلسله اعتصابات رخ داد. موج اعتصابات اقتصادی و سیاسی در سال پیش از آغاز جنگ جهانی، به موج اعتصابات ۱۹۰۵ شباهت داشت. زمانیکه پوانکاره<sup>۴</sup>، رئیس‌جمهور فرانسه، در تابستان ۱۹۱۴ به پترزبورگ آمد (ظاهرا برای مذاکره با تزار درباره چگونگی آزاد ساختن ملل کوچک و ضعیف)، پرولتاریای روسیه حالت انقلابی فوق‌العاده متشنجی را می‌گذرانید، و رئیس‌جمهور فرانسه می‌توانست با چشم‌های بسته خود ببیند که چطور در پایتخت دوستش تزار، اولین سنگ‌های دومین انقلاب روسیه بالا می‌رفت.

جنگ، موج سرکش انقلاب را مهار کرد. ما شاهد تکرار واقعه‌های بودیم که ده سال پیش، در ضمن جنگ روسیه و ژاپن، اتفاق افتاد. اعتصابات طوفانی سال ۱۹۰۳، سالی آکنده از يك سکوت تقریباً یقینقطع سیاسی- یعنی ۱۹۰۴ - را بدنبال داشت که نخستین سال جنگ

بود . دوازده ماه طول کشید تا کارگران پطرزبورگ جهت گیری خویش را در آن جنگ تعیین کنند و با خواسته‌ها و اعتراضاتشان به خیابان‌ها سرازیر شوند . میتوان گفت که ۹ ژانویه ۱۹۰۵ سرآغاز رسمی نخستین انقلاب ما بود .

جنگ کنونی گسترده تر از جنگی است که بین روسیه و ژاپن در گرفت . میلیونها سرباز تحت لوای " دفاع از میهن اجدادی " بوسیله حکومت بسیج شده اند ، و این سبب شده که تشکل صفوف پرولتاریا بهم بخورد . از سوی دیگر ، عناصر پیشرفته تر پرولتاریا باید با مسایل بزرگ بیسابقه‌ای مواجه شوند و آنها را در ذهن خود حلایمی کنند : ریشه جنگ چیست ؟ آیا پرولتاریا باید با مفهوم " دفاع از میهن اجدادی " موافق باشد ؟ طبقه کارگر در زمان جنگ از چه تاکتیک‌هایی باید استفاده کند ؟

در این میان ، تزاریسیم و متحدین آن ، یعنی لایه‌های فوقانی اشرف و بورژوازی ، سرشت واقعی خود را در ضمن جنگ یکسره برملا کرده بودند . سرشت چپاول گران جنایتکاری که از فرط حرص و طمع کور شده ، و از فرط بی‌لیاقتی فلج . بهمان نسبت که مردم به عجز کامل دارودسته هیئت حاکم در مقابله با ابتدائی‌ترین مشکلات جنگ ، یعنی مشکلات صنعتی و تأمین لوازم ، پی‌می‌بردند ، حرص و طمع اینان برای فتوحات جنگی بیشتر میشد . مقارن با همین جریان ، وضع نکبت زده مردم نیز وخیم تر ، عمیق تر و حادث تر میشد . و این نتیجه طبیعی جنگ بود ، توأم با هرج و مرج جنایت بار تزاریسیم راسپوتین منش<sup>۵</sup> .

بر اثر فشار وقایع ، خشم عمیقی در قلوب توده‌های عظیم انباشته می‌گردد ، توده‌هایی که ممکن بود هرگز کلمه‌ای از تبلیغات به گوششان



نرسیده باشد . در این اثناء ، صفوف پیشتاز پرولتاریا تازه داشت از  
هضم وقایع جدید فارغ می‌شد . پرولتاریای سوسیالیست روسیه از آن حالت  
بهت زدگی ، که بر اثر سقوط ناسیونالیستی پرنفوذترین بخش بین الملل  
( دوم ) به او دست داده بود ، بیرون آمد و تصمیم گرفت که در اوضاع  
جدید توقف و تأمل جایز نیست ، بلکه باید دست به تشدید مبارزه  
انقلابی زد .

وقایع کنونی در پطرورگراد و مسکو نتیجه این فعالیت تدارکی داخلی

است .

حکومتی آشفته ، دست رو شده و ازهم پاشیده ، در بالا نارضایتی  
تردید ، و هراس در میان طبقات متمول . و در پائین ، در میان توده‌ها ،  
خشمی عمیق . پرولتاریا با نفراتی قوی تر از هر زمانی دیگر ، فولاد شده  
در آتش وقایع . اینها همه گواهی است بر اینکه ما شاهد آغاز دومین  
انقلاب روسیه هستیم . باشد که بسیاری از ما ، کوشندگان این انقلاب  
باشیم .

## دوچهره - نیروهای درونی انقلاب روسیه

بگذارید وقایع را از نزدیکتر مشاهده کنیم .

نیکلای ۶ از سلطنت معزول شده و مطابق برخی از اطلاعات ، تحت  
بازداشت است . انگشت نامتربین رهبران "جمعیت صد سیاه" ۷ نیز تحت  
بازداشتند ، و تعدادی از منفورترین آنان به قتل رسیده اند . وزارتخانه  
جدیدی مرکب از اکتبری ها ۸ ، لیبرال ها ، و کرنسکی ۹ رادیکال تأسیس  
یافته ، و يك عفو عمومی هم اعلام شده است .

اینها همه واقعیات است و واقعیاتی بزرگ . و چنین واقعیاتی است که بیشترین تأثیر را بر دنیای خارج می‌گذارد . تغییراتی که در دوایر بالای حکومت رخ داده ، فرصتی به بورژوازی اروپا و آمریکا می‌دهد که بگویند انقلاب به پیروزی رسیده و تکمیل گردیده است .

تزار و "جمعیت صد سیاه" او فقط برای حفظ قدرت خویش جنگیدند و بس . برای تزار و دارودسته<sup>۱</sup> او ، جنگ ، نقشه های امپریالیستی بورژوازی روسیه و منافع متفقین اهمیت ناچیزی داشت . آنان در هر لحظه حاضر بودند با حکومت های هوهن زولرن و هابسبورگ<sup>۱</sup> . پیمان صلح ببندند ، تا بدینوسیله وفادارترین واحد های نظامی را برای جنگ علیه مردم روسیه فراخوانند .

"جناح مترقی" در دوما<sup>۱</sup> به تزار و وزرای او مظنون بود . این جناح از احزاب مختلف بورژوازی روسیه تشکیل یافته بود و هدف را دنبال می‌کرد : نخست ، پیشبرد جنگ تا سرحد پیروزی ، و دیگری ، اجرای اصلاحات داخلی - نظم بیشتر ، کنترل ، حساب و کتاب . پیروزی برای بورژوازی روسیه لازم است تا بدینوسیله بتواند بازارها را فتح کند ، سرحدات خود را گسترش دهد و ثروت بیشتری بهم زند . و اصلاحات نیز عمدتاً از این جهت لازم است که بورژوازی روسیه بتواند در جنگ پیروز گردد .

"جناح مترقی" امپریالیستی خواهان اصلاحاتی مسالمت آمیز بود . لیبرال ها قصد داشتند سلطنت را تحت فشار دوما قرار دهند و با کمک حکومت های بریتانیا و فرانسه ، آنرا تحت نظر داشته باشند . آنها خواهان انقلاب نبودند ، چرا که میدانستند انقلاب با جلوراندن توده های زحمتکش ، خطری تهدید کننده علیه سیادت ، و عمدتاً علیه

نقشه های امپریالیستی آنان خواهد بود . توده های زحمتکش در شهر - ها و روستاها ، و حتی در صفوف خود ارتش ، خواهان صلح هستند . اینرا لیبرال ها میدانند ، و بهمین دلیل است که در سراسر ایمن سالها با انقلاب دشمنی ورزیده اند . همین چند ماه پیش بود که میلی یوکوف<sup>۱۲</sup> در دوما اعلام کرد : " اگر برای رسیدن به پیروزی ، یک انقلاب لازم است ، من ترجیح می دهم اصلا پیروز نشوم ."

با وجود این ، لیبرال ها هستند که اکنون برمسند قدرت نشسته اند - آنها از طریق انقلاب . روزنامه نگاران بورژوا فقط همین واقعیت را می بینند و بس . میلی یوکوف در مقام وزیر امور خارجه ، بهمین زودی اعلام کرده است که انقلاب بنام پیروزی بر دشمن انجام گرفت ، و حکومت جدید مسئولیت ادامه جنگ تا سرحد پیروزی را تقبل کرده است . بازار بورس نیویورک هم انقلاب را بهمین معنای خاص تعبیر می کند . آدمهای زرنگ هم در بازار بورس پیدا می شوند ، و هم در میان روزنامه نگاران بورژوا . لیکن وقتی سروکله اینان با جنبش های توده ای می افتد ، جملگی ، حماقتی بس شگرف از خود بروز می دهند ، فکر می کنند میلی یوکوف انقلاب را همانطور اداره می کند که اینان حسابهای بانکی یا دفاتر روزنامه خود را اداره می کنند . اینان از آنچه می گذرد فقط انعکاسات حکومتی لیبرال آنرا می بینند ، و توجه شان صرفا به سطح کف آلود این سیل خروشان تاریخی جلب می شود .

علت اینکه نارضایتی دیرین و تلنبار شده توده ها این چنین دیر ، یعنی در سی و دومین ماه جنگ ، منفجر گردید این نبود که سنگرهای پلیس از پیشروی توده ها ممانعت می کرد - این سنگرها در بین جنگ سخت متلاشی شده بودند . تأخیر بدان علت بود که کلیه نهادها

و ارگان های لیبرال ، همراه با سایه های سوسیال وطن پرستانه شان<sup>۱۳</sup>، بر ناروشنترین عناصر طبقه کارگر نفوذی عظیم داشتند و به آنها فشار می آوردند که بنام "میهن پرستی" ، نظم و انضباط خود را حفظ کنند . موقعی که زنان گرسنه داشتند به خیابانها می ریختند و مردان کارگر خود را برای اعتصاب عمومی در حمایت از آنان آماده می کردند ، بورژوازی لیبرال ، طبق اخبار جراید ، هنوز برای فرونشاندن جنبش دست از صدور اعلامیه و ایراد سخنرانی برنداشته بود — همانند قهرمان مشهور داستان دیکنز که سعی می کرد طغیان اقیانوس را با يك جارو فرو بنشاند .

لیکن جنبش ، از پائین ، از محلات کارگری ، مسیر خود را در پیش گرفت . پس از ساعت ها و روزها تردید ، تیراندازی ، زد و خورد ، سرانجام ارتش هم به انقلاب پیوست — و آن نیز از پائین ، از صفوف بهتری — توده های سرباز . حکومت پیشین بی قدرت ، فلج و معدوم شده بود . تزار از پایتخت " به جبهه " فرار کرد ، بوروکرات های "جمعیت صد سیاه" نیز هر يك مانند موش به سوراخی خزیدند .

آنوقت و تنها آنوقت بود که نوبت عمل به دو ما رسید . تزار قصد داشت در آخرین لحظات دو ما را منحل کند . و دو ما ، اگر در تعطیل کردن خود دستی آزاد داشت ، در پیروی از آئین همه ساله " منویات تزار را اطاعت می کرد . لیکن ، پایتخت در زیر سلطه مردم انقلابی بود ، همان مردمی که برخلاف میل بورژوازی لیبرال به خیابانها سرازیر شده بودند . ارتش با مردم بود . اگر بورژوازی حکومت خود را تشکیل نمیداد ، از بطن توده های زحمتکش انقلابی ، حکومتی انقلابی ظاهر میشد . دو ما ی ۳ ژوئن<sup>۱۴</sup> هرگز جرأت خارج ساختن قدرت از دست تزاریسم را بخود راه

نمی‌داد . اما نمی‌خواست فرصتی را که آن دوره فقرت در اختیارش گذاشته بود از دست بدهد : بساط سلطنت برجیده شده بود ، لیکن هنوز حکومت انقلابی تشکیل نیافته بود . لیبرال ها ، برغم نقشی که همواره بازی کرده بودند ، برغم سیاست های خود ، و برخلاف تمایلشان ، خود را بر مسند قدرت یافتند .

میلی یوکوف اینک اعلامی کند که روسیه جنگ را "تا به آخر" ادامه خواهد داد . گفتن این سخنان برای او کار آسانی نیست : او میدانست که سخنانش ، احتمالاً ، بخشم توده ها علیه حکومت جدید دامن خواهد زد . با وجود این ، بخاطر منافع بازارهای بورس لندن ، پاریس و آمریکا ، او چاره ای جز گفتن این سخنان نداشت . امکان این بسیار است که او اعلامیه اش را فقط به خارج مخابره کرده ، و از خود روسیه مخفی نگه داشته باشد .

میلی یوکوف اینرا بخوبی میدانست که تحت شرایط حاضر ، او نمی‌تواند جنگ را ادامه دهد ، آلمان را خرد کند ، اطیش را تجزیه نماید ، و

قسطنطنیه و لهستان را به تصرف خود درآورد .

توده ها دست به طغیان زده ، نان و صلح میخواهند . پیدا شدن سروکله چند لیبرال در رأس حکومت ، نه شکم گرسنه ها را سیر کرده ، و نه جراحات مردم را التیام بخشیده است . برای ارضاء فوری ترین و مبرم ترین نیازهای مردم ، صلح باید برقرار گردد . جناح لیبرال امپریالیستی جرأت دم زدن از صلح را ندارد - در وهله اول بخاطر متفقین ، و نیز بدین علت که بورژوازی لیبرال خود تا حدود زیادی در برابر مردم مسئول این جنگ است . امثال میلی یوکوف و گوجکف<sup>۱۵</sup> در گرفتار ساختن کشور در دام این ماجراجویی مهیب امپریالیستی ، سهمی کمتر

از دارو دسته رومانوف<sup>۶</sup> ندارند . متوقف کردن جنگ و بازگشتن به وضع نکتبیار پیش از آن ، بدین معنی خواهد بود که اینان باید در برابر تقبل این مسئولیت ، جواب مردم را بدهند . امثال میلی یوکوف و گوجکف از برچیده شدن بساط جنگ همانقدر هراسانند که از انقلاب وحشت دارند .

وضع ظاهر آنان در مقام جدیدشان ، در رأس حکومت روسیه ، چنین است : مجبورند جنگ را ادامه دهند ، بی آنکه امیدی به پیروزی داشته باشند ، از مردم هراسانند و مردم نیز اعتمادی به آنان ندارند . کارل مارکس وضعی مشابه را چنین توصیف کرد :

از همان آغاز کار حاضر است به مردم خیانت کند و با نمایندگان تاج بر سر رژیم پیشین از در مصالحه درآید ، چرا که بورژوازی خود نیز به جهان کهنه تعلق دارد ، در کنار سکان انقلاب جایی برای خویش باز کرده ، نه بدان علت که مردم را پشت سر دارد ، بلکه چون از پشت سر بوسیله مردم به جلو رانده شده ، . . . نه به خود ایمان دارد و نه به مردم ، از دست بالا سرها نالان است ، و در پیش لگد کوب شدگان لرزان ، نسبت به هر دو جبهه خود خواه است ، و بر خود خواهی خویش واقف ، در برابر محافظه کاران انقلابی ناست ، و در برابر انقلابیون محافظه کار ، هیچ اعتمادی به شعارهای خود ندارد و در عوض عقاید ، لفاظی پوچ تحویل می دهد ، از طغیان جهان هراسناک است ، اما آنرا بکار می گیرد - از بی اصالتی به ابتذال گرائیده ، و فقط در ابتذال اصالت دارد ، بوالهوسانه سرگرم تجارتی است سودمند ، ولی بی ابتکار ، و بی آنکه برای انجام کاری جهان تاریخی از او دعوت شده باشد . . . مخلوقی است سالخورده و نفرین شده که در راه منافع محتضر خویش ،

محکوم به هدایت و سوء استفاده از نخستین جوانه‌های جنبش مردمی نیرومند است - مخلوقی است بی چشم، بی گوش، بی دندان، و عاری از همه چیز - چنین بود قیافه بورژوازی پروس، موقعی که پس از انقلاب مارس، سکان دولت پروس را در دست گرفت.

این سخنان استاد بزرگ، تصویری کامل از بورژوازی لیبرال روسیه بدست می‌دهد که پس از انقلاب مارس ما، سکان حکومت را در دست گرفت. "نه به خود ایمان دارد، نه به مردم، بی چشم و دندان".  
... اینست چهره سیاسی او.

اما جای خوشبختی است - هم برای روسیه و هم برای اروپا - که انقلاب روسیه چهره دیگری هم دارد، و آن چهره ایست اصیل: تلگرافها خبر می‌دهند که يك کمیته کارگران در مخالفت با حکومت موقت تشکیل شده، و بهمین زودی، صدای اعتراض خود را علیه اقدامات لیبرال‌ها جهت چابیدن انقلاب و تحویل دادن مردم به سلطنت، بلند کرده است.

اگر قرار باشد مطابق میل نمایندگان لیبرالیسم، انقلاب روسیه امروز از حرکت بایستد، فردا، ارتجاع‌تزاری، اشراف، و بوروکراسی، با قوای تجدید یافته خود، میلی‌یوکوف و گوچکف را از سنگرهای نا امن وزارت‌شان دك خواهند کرد، و این همان معاملهای بود که ارتجاع پروس سال‌ها پیش با نمایندگان لیبرالیسم پروس کرد. لیکن انقلاب روسیه از حرکت نخواهد ایستاد. زمان آن فرا خواهد رسید که انقلاب، بورژوا-لیبرال‌ها را که بر سر راهش ایستاده اند یکسره برود - همانگونه که اینک ارتجاع‌تزاری را یکسره می‌رود.

## تخاصمات گسترش یابنده

تخاصمی آشکار بین نیروهای انقلاب که پرولتاریای شهر در رأس آنهاست ، و بورژوازی ضد انقلابی لیبرال که موقتا در رأس حکومت قرار گرفته ، بیشتر و بیشتر در شرف وقوع است . این امریست اجتناب ناپذیر البته بورژوازی لیبرال و شبه سوسیالیست های مبتدل ، مجموعه ای از شعارهای دلپذیر ، مبنی بر " وحدت ملی " و مخالفت با تقسیمات طبقاتی ، علم خواهند کرد ، ولی تاکنون هرگز کسی نتوانسته با سحر و جادوی کلمات ، تضادهای اجتماعی را از میان بردارد ، و یا پیشروی طبیعی مبارزه طبقاتی را مهار کند .

ما از تاریخچه درونی وقایعی که اینک می گذرد ، فقط بشکل قطعاتی پراکنده و از طریق توضیحات تصادفی در تلگرام های رسمی ، مطلع می شویم . اما از همین حالا پیدا است که پرولتاریای انقلابی ، با عزمی راسخ تر از همیشه ، ناگزیر بر سر دو مسئله با بورژوازی لیبرال — مخالفت برخورد خواهد خواست .

مقابله اول ، بهمین زودی ، بر سر مسأله شکل حکومتی بیرون زده است . بورژوازی روسیه به سلطنت محتاج است . در تمام کشورهایی که از سیاستی امپریالیستی پیروی میکنند ، افزایشی فوق العاده در قدرت شخصی مشاهده می شود . سیاستی که مبتنی بر غصب جهان ، عقد پیمان های مخفی ، و خیانت آشکار باشد ، مستلزم مستقل بودن از کنترول پارلمان است ، و نیز داشتن ضمانت در اینکه تعویض کابینه ها به معنی



تغییر سیاست‌ها نیست. بعلاوه، سلطنت، مطمئن‌ترین متحد طبقات  
 متمول در مبارزه آنان علیه تهاجم انقلابی پرولتاریا است.<sup>۱۰</sup>

این دو علت در روسیه از هر جای دیگر واقعی‌تر است. بورژوازی  
 روسیه، درک می‌کند که منکر حق رأی عمومی شدن غیر ممکن است، چرا  
 که بخوبی می‌داند اینکار به مخالفت توده‌ها علیه حکومت دامن می‌زند،  
 و به نفوذ چپ، یعنی جناح راسخ‌تر پرولتاریا در انقلاب، می‌افزاید.<sup>۱۱</sup>  
 حتی آن‌کندید ذخیره‌ای سلطنت، مایکل الکساندر وویچ<sup>۱۲</sup>، اینرا  
 می‌فهمد که دست یافتن او به تاج و تخت، بدون دادن وعده<sup>۱۳</sup> " رأی  
 عمومی، مساوی، مستقیم، و مخفی"، عملی نخواهد بود. مسئله هر چه  
 اساسی‌تر برای بورژوازی اینست که در مقابل عمیق‌ترین خواست‌های  
 اجتماعی انقلابی توده‌های زحمتکش، بی‌درنگ دست به ایجاد یک  
 وزنه تعادلی سلطنتی بزند. بورژوازی، بطور رسمی و در لفظ، موافقت  
 کرده است که مسئله شکل حکومت جدید را به صلاحدید مجلس مؤسسان  
 واگذار کند. لیکن حکومت موقت اکتبری‌ها - کادتها، کلیه امور  
 تدارک برای مجلس مؤسسان را، عملاً، به اقداماتی به نفع سلطنت و علیه  
 جمهوری بدل خواهد کرد. ماهیت مجلس مؤسسان، تا حدود زیادی،  
 بستگی به ماهیت کسانی دارد که آنرا تشکیل می‌دهند. بنابراین، واضح  
 است که پرولتاریای انقلابی باید بی‌درنگ، مبادرت به تشکیل ارگان -  
های خود، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، و روستائیان  
کند و اینها را در مقابل ارگان‌های اجرائی حکومت موقت قرار دهد.  
 در این مبارزه، پرولتاریا باید توده‌های بپا خاسته مردم را گرد خویش  
 متحد سازد، و آن نیز با در نظر داشتن یک هدف - تسخیر قدرت  
حکومتی. تنها یک حکومت انقلابی کارگری تمایل و قابلیت اینرا دارد

که در حین تدارک برای مجلس مؤسسان ، کشور را دستخوش تصفیه ای دموکراتیک و کامل نماید ، ارتش را از سرتا پا تجدید سازمان داده ، بدل به قشون انقلابی کند ، و عملاً به روستائیان فقیرتر نشان دهد که تنها راه نجات آنان ، حمایت از یک رژیم انقلابی کارگری است . مجلس مؤسسائی که پس از چنین اقدامات تدارکی تشکیل یابد ، منعکس کننده واقعی نیروهای خلاق و انقلابی کشور خواهد بود ، و در راه گسترش بیشتر انقلاب ، به عاملی نیرومند مبدل خواهد شد .

دومین مسئله ای که پرولتاریای سوسیالیست با تمایلات انترناسیونالیستی را ، ناگزیر به مخالفت با بورژوازی امپریالیستی لیبرال خواهد کرد ، مسئله جنگ و صلح است .

## جنگ یا صلح ؟

در حال حاضر عمده ترین سئوالی که برای حکومت ها و مردمان جهان مطرح است اینستکه : انقلاب روسیه چه تأثیری بر جنگ خواهد گذاشت ؟ آیا صلح را نزدیکتر خواهد آورد ؟ یا اینکه ، شور و هیجان انقلابی مردم ، بسمت تشدید جنگ نوسان خواهد کرد ؟

این مسئله بزرگی است ، و حل آن ، نه تنها به نتیجه جنگ ، بلکه به سرنوشت خود انقلاب نیز بستگی دارد .

در سال ۱۹۰۵ ، میلی یوکوف ، وزیر جنگ طلب امور خارجه فعلی ، جنگ روسیه و ژاپن را جنگی ماجراجویانه خواند و خواستار ختم فوری آن گردید . نشریات لیبرال و رادیکال نیز در آنموقع همین طرز فکر را داشتند . و همچنین قوی ترین سازمان های صنعتی ، برغم مصائب

کمتر آن جنگ، طرفدار صلح فوری بودند. چرا وضع اینطور بود؟ برای اینکه آنان انتظار داشتند اصلاحات داخلی انجام بگیرد. امید آنان بر این بود که با استقرار یک نظام مشروطه، و کنترل بودجه و دخل و خرج دولت از طریق پارلمان، و نیز با داشتن یک نظام آموزشی بهتر، و بخصوص با افزایش مالکیت زمین روستائیان، باری با تمام اینها، مردم به رفاه بیشتری دست پیدا کنند و برای صنایع روسیه بازار داخلی وسیعی ایجاد گردد. این درست است که بورژوازی روسیه حتی در آن روزها، یعنی دوازده سال پیش، برای غصب سرزمینهای متعلق به دیگران آمادگی داشت، لیکن امید بورژوازی بر این بود که الغاء روابط فئودالی در روستا، بیش از غصب منچوری یا کره، به ایجاد یک بازار نیرومندتر کمک کند.

اما دموکراتیک کردن کشور و آزاد ساختن روستائیان، در عمل، آهنگی بسیار کند بخود گرفت. نه تزار، نه اشراف، و نه بوروکراسی، هیچکدام، حاضر به از دست دادن هیچیک از امتیازات خود نبودند. موعظه های لیبرالی کافی نبود تا آنان دستگاه دولت و املاک ارضی خویش را رهاکنند، برای اینکار، تنهاج انقلابی توده ها لازم بود. و اینرا بورژوازی نمیخواست. طغیان های ارضی روستائیان، مبارزات رور افزون پرولتاریا، و گسترش قیام های ارتش، سبب شد که بورژوازی لیبرال به اردوگاه بوروکراسی تزار و ارتجاع اشراف پناه ببرد. کودتای ۳ ژوئن ۱۹۰۷، اتحاد اینان را مهر و موم کرد. و از داخل این کودتا بود که دوماهای سوم و چهارم برخاستند.

زمینی به روستائیان داده نشد. تغییر نظام اداری فقط در اسم صورت گرفت، و نه در محتوی. توسعه بازار که قرار بود طبق الگوی

آمریکائی ، بازاری باشد مرکب از کشاورزان مرفه ، عملی نگردید . طبقات سرمایه دار با رژیم ۳ ژوئن از درآستی درآمدند ، و توجه شان به غصب بازارهای خارجی جلب شد . سپس ، امپریالیسم روسیه دوره جدیدی را آغاز کرد ، توأم با یک سیستم آشفته مالی و نظامی ، همراه با اشتباهی سیری ناپذیر . گوچکف ، وزیر جنگ فعلی ، قبلاً عضو کمیته دفاع ملی " بود و در خدمت به تکمیل ارتش و نیروی دریائی فعالیت می کرد . میلی یوکوف ، وزیر امور خارجه فعلی ، نقشه ای برای فتوحات جهانی طرح ریخته بود که در ضمن سفرهای اروپائی اش به دفاع از آن می پرداخت . می بینیم که مسئولیت جنگ کنونی ، تا حدود زیادی ، به گردن امپریالیسم روسیه و اکتبری ها و کادت هائی است که نمایندگی آنها بعهده دارند .

گوچکف و میلی یوکوف ، از برکت همان انقلابی که آنها نمی خواستند و علیه آن جنگیده بودند ، امروز بر مسند قدرت نشسته اند . ادامه جنگ تا پیروزی ؟ البته ! اینان همان کسانی هستند که کشور را بخاطر منافع سرمایه به جنگ کشاندند . کل مخالفت اینان با تزارسم نیز ناشی از اشتباهی امپریالیستی سیری ناپذیرشان بود . تا زمانیکه قدرت در دست دارودسته نیکلای دوم بود ، منافع سلطنت و ارتجاع و اشراف بر امور خارجی روسیه تسلط داشت . و بهمین دلیل بود که برلین و وین امیدوار بودند پیمان صلح جداگانه ای با روسیه منعقد کنند . اینک ، منافع خالص امپریالیستی جایگزین منافع تزارسم گردیده ، بر روی پرچم حکومت موقت ، امپریالیسم خالص حك شده است . " حکومت تزار برچیده شد . " اینرا امثال میلی یوکوف و گوچکف به مردم می گویند ، " حالا شما باید خونتان را در راه منافع مشترك كل ملت بریزید . " منظور

امپریالیست ها از این منافع عبارتست از غصب مجدد لهستان ، و نیز تسخیر گلشیا ، قسطنطنیه ، ارمنستان و ایران .  
انتقال از امپریالیسمی که بر سلطنت و اشراف تکیه داشت ، به امپریالیسمی با خصلت بورژوائی خالص ، هرگز نمی تواند پرولتاریای روسیه را با جنگ آشتی دهد . اکنون بیش از هر زمان دیگر ، ما موظف به مبارزه ای بین المللی علیه کشتار جهانی و امپریالیسم هستیم . آخرین گزارشات رسیده که حاکی از تبلیغات ضد نظامی گری در خیابان های پتروگراد است ، نشان می دهد که رفقای ما با شهامت به انجام وظیفه خود مشغولند .

لاف زدنهای امپریالیستی میلی یوکوف در مورد خرد کردن آلمان ،  
اطریش و ترکیه ، مؤثرترین و بجا ترین کمک به هوهن زولرن و هاسبورگ  
است . . . اینان اکنون از میلی یوکوف به شکل مترسک سرخرمن استفاده می کنند . . . حکومت امپریالیستی لیبرال روسیه هنوز دست به اصلاحات در ارتش خود نزده ، لیکن بهمین زودی ، به یاری هوهن زولرن شتافته تا او به تقویت روحیه میهن پرستی و مرمت " وحدت ملی " از هم پاشیده ، مردم آلمان بپردازد . اگر پرولتاریای آلمان فکر کند که تمام مردم روسیه ، منجمله نیروی اصلی انقلاب آن یعنی پرولتاریا ، از حکومت بورژوائی روسیه حمایت می کنند ، این امر برای همفکران ما ، یعنی انقلابیون سوسیالیست آلمان ، ضربه سهمگینی خواهد بود . بدلیل ساختن پرولتاریای روسیه به پوشال توپ میهن پرستی در خدمت بورژوازی لیبرال روسیه ، بمعنی راندن طبقه کارگر آلمان به اردوگاه شوونیست ها ، و ممانعتی طولانی از پیشروی انقلاب آلمان است .

نخستین وظیفه پرولتاریای انقلابی روسیه ، نشان دادن اینست که

اراده امپریالیستی و خبیث بورژوازی لیبرال ، از هیچ نیروئی برخوردار نیست . انقلاب روسیه باید چهره واقعی خود را به تمام جهان نشان دهد .

پیشروی بیشتر مبارزه انقلابی در روسیه و ایجاد يك حکومت انقلابی  
کارگری که از حمایت مردم برخوردار باشد ، ضربه ای مهلك به سلسله  
پادشاهی هوهن زولرن است ، چرا که این امر به جنبش انقلابی  
پرولتاریای ن و توده های زحمتکش در سراسر جهان ، تحرکی نیرومند  
می بخشد . اگر نخستین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ ، بار آور انقلاب -  
های ایران ، ترکیه و چین در آسیا بود ، دومین انقلاب روسیه بمنزله  
آغاز مبارزه نیرومندی برای انقلاب اجتماعی در اروپا است . تنها این  
مبارزه است که برای جهان غرقه در خون امروز ، صلحی واقعی به ارمغان  
خواهد آورد .

خیر ، پرولتاریای روسیه بخود اجازه نخواهد داد که به اراابه  
امپریالیستی میلی یوکوف افسارشود . پرچم سوسیال دموکراسی اکنون ، بیش  
از هر زمان دیگر ، با شعارهای تابنده انترناسیونالیستی خدشه پذیر  
می درخشد :

برچیده باد بساط غارتگران امپریالیست

زنده باد حکومت انقلابی کارگران

زنده باد صلح و برادری تمام ملت ها

## یادداشت‌ها

- ۱- پتروگراد : نام سابق شهر لنینگراد ، که تا قبل از شروع جنگ جهانی اول پترزبورگ نامیده می‌شد و پس از آن به پتروگراد تغییر نام داد . پتروگراد در سال ۱۹۲۴ ، لنینگراد نامگذاری شد .
- ۲- جنگ روسیه و ژاپن : این جنگ در سال ۱۹۰۴ آغاز شد و در سال ۱۹۰۵ اولین انقلاب روسیه را بدنبال آورد . این جنگ در تابستان ۱۹۰۵ با شکست روسیه تزاری خاتمه یافت .
- ۳- قزاق‌ها : دستهٔ سواره نظام روسی که تحت سلطنت تزار زمینهای زراعتی در مناطق مخصوص به آنان واگذار شده بود و در ازای خدمت در سواره نظام و بخصوص سرکوبی طغیان های داخلی از مزایای مخصوصی برخوردار بودند و قشر صاحب امتیازی را تشکیل می‌دادند .
- ۴- ریموند پوانکاره : رئیس‌جمهور فرانسه از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ و نخست وزیر آن کشور در سال های ۱۹۱۲ ، ۱۹۲۴-۱۹۲۲ ، ۱۹۲۶-۲۹ .
- ۵- راسپوتین : کشیشی سوادى از اهالی سیبری که در امور مذهبی و سیاسی بر تزار و تزارینا (ملکه) نفوذ بسیاری داشت .
- ۶- نیکلای دوم : آخرین تزار روسیه که در سال ۱۹۱۸ به‌هنگام جنگ داخلی اعدام شد .
- ۷- جمعیت صد سیاه : سلطنت طلبان افراطی دست راستی تروریست که دست به قتل عام یهودیان و مخالفان تزار می‌زدند .
- ۸- اکتبری ها : حزب طرفدار سلطنت و مرکب از بورژوازی بزرگ

تجاری، صنعتی و زمیندار:

۹- کرنسکی: وکیل دادگستری و از اعضای حزب سوسیال رولوسیونر که در اولین حکومت موقت پس از سرنگونی تزار، سمت وزیر دادگستری را بعهده داشت و بعد از ژوئیه ۱۹۱۷ تا اکتبر همان سال نخست وزیر حکومت موقت بود.

۱- هوهن زولرن و هاپسبورگ: اولی نام خاندان سلطنتی آلمان و دومی خاندان سلطنتی اتریش است که هر دو پس از شکست آلمان در سال ۱۹۱۸ و انقلاب آن کشور سرنگون شدند.

۱۱- جناح مترقی در دوما: بلوکی از نمایندگان لیبرال و محافظه کار دوما (پارلمان روسیه) در سال ۱۹۱۵.

۱۲- میلی یوکوف: پروفیسور تاریخ و رهبر حزب کادت (حزب اصلی بوزروازی روسیه)، وزیر امور خارجه در اولین حکومت پس از سرنگونی تزار، از دشمنان سرسخت بلشویک ها.

۱۳- سوسیال وطن پرستان: مقصود سوسیالیست هایی هستند که در جنگ اول جهانی تحت لوای وطن پرستی از جنگ حمایت می کردند.

۱۴- دومای ۳ ژوئن: مقصود پارلمان روسیه است که پس از روی کار آمدن استولپین بعنوان نخست وزیر جدید در ۳ ژوئن ۱۹۰۷، به یک مجلس کاملاً فرمایشی تزار تبدیل شد. پس از این دوره بود که اکثریت جمعیت کشور از حق رأی دادن محروم شدند و سرکوبی شدید احزاب انقلابی شروع شد.

۱۵- گوچکف: سرمایه دار معروف مسکو و رهبر اکتبری ها. گوچکف

در حکومت موقت وزیر جنگ بود.

۱۶- رومانوف: نام خاندان سلطنتی تزار



۱۷- مایکل الکساندر روویچ : برادر نیکلای دوم آخرین تزار روس

www.iran-archive.com